

اردشیر بهمنی

همدان

عبید شاعر هزل و طنز

این افراد چون ناچارند در محیط فاسد خویش بسر برند و با افراد اجتماع زندگی کنند باریائی که نوعی رندی و قلاشی شمرده می شود به همه کس می خندند و با هزل و طنز فساد زمان و مردم را انتقاد می کنند . یکی چون حافظ برای نجات از سانسور امیر مبارزالدین با ابهام و کنایه و استعاره و مجاز سخن می گویند .

نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس ملالت علماء هم ز علم بی عمل است
صوفیان و استندند از گروهی همه رخت دلق ما بود که در خانهٔ خمار بماند
دانی که چنگ و عود چه تقریر می کنند پنهان خورید باده که تعزیر می کنند

حافظ در زبان لیریک مفاهیم عمیق عرفانی و اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان را مطرح می کند . اما بشیوه ای که خلاف اخلاق و عفت در آن دیده نمی شود .

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

در میخانه بیستند خدایا مپسند که در خانه تزویر و ربا بگشایند

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می کنند

یکی همچون عبید آشکار و بصراحت در سبکی ممتاز و بی پیرایه در قالب
رکیک ترین کلمات سردمداران اجتماع خویش را می گوید .

عبید در زبان هزل و طنز با کمک الفاظ وقیح در حالیکه دیگران را
می خنداند مسیبان را تمسخر می کند و بیاد انتقاد می گیرد و در ضمن خود را
تسلی می دهد (شخصی از مولانا عضدالدین پرسید که چون است که در زمان
خلفا مردم دعوی خدایی و پیغمبری بسیار میکردند و اکنون نمی کنند . گفت :
مردم این روزگار را چندان از ظلم و گرسنگی افتاده است که نه از خدایشان بیاد
می آید و نه پیغامبر) .

(سلطان محمود سربزانوی طلحك نهاده بود گفت : تودیوثانرا چه باشی
گفت باشی) .

اوضاع علمی و فرهنگی چنان به پستی و انحطاط کشانیده شده که عالم بودن
و دانشمند شدن کار بی هنران و درماندگان شمرده میشود :

در علم و هنر مشو چو من صاحب فن

تا نزد عزیزان تشوی خوار چو من

خواهیکه شوی پسند آریاب ز من نانی

کنک آور و کنکری کن و کنگرزن

« لولئی با پسر خود ماجرا میکرد که توهیج کاری نمی کنی و عمر در بطالب
بسر میبری چند باتوبگویم که معلق زدن بیاموز سگ ز چنبر جهانیدن و رسنبازی
تعلم کن تا از عمر محود برخوردار شوی اگر از من نمی شنوی بخدا ترا در مدرسه
اندازم تا آن علم مرده ریگ ایشان بیاموزی و دانشمند شوی و تازنده باشی در مذلت
و فلاکت و ادبار همانی و یکجو از هیچ جا حاصل نتوانی کرد . . . مدارس

تعطیل دانشمندان آواره بازار علم بی رونق است تفکر و اندیشه کار بیماران شمرده میشود ، (الفکر) آنچه مردم را بیفایده بیمار کند ، (الدانشمند) آنکه عقل معاش ندارد ، (المعلم) فاسق محترم ، (الطالب علم) گرسنه ازلسی ، (الجاهل) دولتیاری ، (العالم) بیدولت ، (المفلوک) فقیه ، (ظرف الحرمان) دوات او ، (المکسور) قلم او ، (المرهون) کتاب او ، (المبتر) اجرا او ، (الچرکن) جزوه دان او ، (ام النوم) مطالعه او ، (دارالتعطیل) مدرسه ، (الدانشمند) خورچین مسائل ، (المعلم) احمق ، . برجای دانشمندان و فضلا ، کم مایگان شکم تهی بلند آواز تکیه زده اند آنچه بنام علم گفته میشود مثنی مزخرفات و آنکه بجای عالم سخن میگیرید مردی فرومایه و کم سواد است ؛ شخصی از خطیبی سؤال کرد که (والسما ذات الحبک) چه معنی دارد گفت ؛ همه کس داند که سما زمین باشد و ذات هم از این چیز کی باشد حبک نه من دانم و نه تو و نه آنکه این گفته است .

مولانا شرف الدین دامغانی بر در مسجدی می گذشت خادم مسجد سگی را در مسجد پیچیده بود و می زد سگ فریاد می کرد . مولانا در مسجد بگشاد سگ بدرجست ، خادم با مولانا عتاب کرد . مولانا گفت ای یار معذور دار که سگ عقل ندارد از بی عقلی در مسجد می آید ما که عقل داریم هرگز ما را در مسجد می بینید .

فساد و تباهی منحصر بعلم و دانش نیست . در قرن هشتم تقوی و فضیلت نیز دیده نمی شود . اشراف این زمان به حشر و نشر و عقاب و عذاب اعتقادی ندارند تن پروری و شهوت پرستی بر عفت و شرم غلبه دارد ، متاع تقوی و پرهیز

خریداری ندارد. زیرا « که لعب و لهو بی فسق و آلات مناهی امری ممتنع است و جمع کردن مال بپرتجانیدن مردم و ظلم و بهتان و زبان در عرض دیگران دراز کردن محال پس ناچار هر که عفت ورزد از اینجا محروم باشد و او را از زندگان نتوان شمرد و حیات او عبث باشد. چه « مشایخ این عهد جماع دادن را علة المشایخ گویند » و « هر کس از زن و مرد جماع نداد همیشه مفلوک و منکوب باشد و بداع حرمان و خذلان سوخته » در اجتماعی که نه علم و دانش ارجی دارد و نه تقوی و فضیلت قدری، مسلماً « مفاسد و رذایل اخلاقی در اعماق این جامعه ریشه میدوانند و صفات عالیه انسانی محو و نابود میگردد. زیرا آنچه مانع فساد و تباهی اجتماع میباشد یا دانش و فضیلت است یا دین و تقوی که این هر دو در بین رجال و اشراف و سردمداران اجتماع قرن هشتم منسوخ است و منغور. در نزد اینان (العاقل) آن نیست که بقول عبید بدنیا و اهل او نپردازد و (الآدمی) آنکه ضوابط ترقی در عصر عبید دانش و فضیلت نیست که از زمان آدم صفی تاکنون هر کس که جماع نداد میر و وزیر و پهلوان و لشگر شکن و قتال و مالدار و دولتیار و شیخ و واعظ و معروف نشد. »

مجریان عدالت قاضیان و عوامل آنانند اما قاضی این عصر خود مظهر و سمبل حق کشی و ظالم پروری است. « (العدل) آنکه هرگز راست نگوید » « (الرشوه) کارساز، بیچارگان. »

(ناتمام)